

سلطه پوچ:

استقرار در گفتمان ارنستو لکلاو

علی مهدوی

چکیده

گفتمان، ساختاری مرکز گریخته است که بر سازندوی واقعیت می باشد؛ دال های گفتمان، در زنجیره های هم ارزی و تفاوت، نسبت به یکدیگر قرار دارند، که طی رابط های هومونیک دالی تهی، تمامیت ناممکن و ضروری ای از گفتمان ناهمگون را باز نمود می کند؛ جدال، پاسخ گفتمانی به فقدان سوژه است، این باز نمود تا از چادر رفتگی این هومونی به وسیله ی پایه گفتمان ها و استقرار هومونی ای دیگر مسلط می ماند. هدف از نوشتار حاضر شرح اندیشه ی ارنستو لکلاو درباره ی تحلیل گفتمان و تئوری هومونی، بازخوانی استعاره ی دال تهی و آموزه ی روابط هومونیک می باشد.

کلید واژه ها

گفتمان، دال تهی، جدال، زنجیره های هم ارزی و تفاوت، میدان گفتمانیست، هومونی، از چادر رفتگی و تصمیم.

تعریفی تازه از آن ارائه می‌کند که به ویژه در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مورد توجه قرار گرفته است. مان یکی از مهمترین کاربردهای گفتمان را فاصله‌انداختن و دور ساختن مفهوم «خود» از عرصه‌ی فلسفه، ایدئولوژی، تخصص‌گرایی علمی، و بازگرداندن جایگان و شان مفهوم «خود» به آن می‌داند، به عبارت بهتر جایگاه و شان «خود» را باز و آزاد می‌گذارد، و استقلال

عمل بیشتری برای آن قابل می‌گردد. مان معتقد است گفتمان بر استقلال نسبی اندیشه و زبان از جهان و نیز بر ضرورت تحلیل نظام‌های اندیشه‌گی در قالب زبانی که نظام‌های مذکور در آن بیان می‌شوند، تاکید می‌ورزد. وی می‌گوید از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد گفتمان در اشکال و قالب‌های مختلفی سربرآورده که مهم‌ترین آنها «تحلیل گفتمان» است که به مثابه‌ی ابزار روش‌شناسی نو ظهوری در عرصه‌ی علوم انسانی و علوم اجتماعی مطرح گشته است [نوزدی، ۱۳۸۰، ۱۶-۱۰]. گفتمان رویه‌های باز بر ساخت reconstruction است، با ساختی بین متنی که در هر امکان رخدادی حاضر است. از این بابت واقعیت در شبکه‌های پیچیده‌ای از روابط باز بر ساخت که با فرایندهای میل، قدرت و ... به گونه‌ای بینامتنی آغشته است، بر ساخته می‌گردد و دسترسی بالا واسطه به واقعیت محال است. واقعیت بر ساخته‌ای گفتمانی می‌باشد. می‌توان چهار برداشت نادرست را از ماهیت گفتمان متصور گشت:

۱. «برساختگی هر شی‌ای به عنوان شی‌ای در

برای احیای کنش سیاسی، لکلادو رابطه‌ای هم‌مونیک شکل‌گیری تعینی جزئی در گفتمان را راه تحلیل قرار می‌دهد. از نستو لکلادو، به ویژه در کارهای متأخرش، با برساختن رویکردی که از منابعی گوناگون و به ویژه گفتمان پسا ساختارگرایی متعین می‌گردد، افق‌های نوینی در تحلیل سیاسی ایجاد کرده است که پیش از همه از مفهوم پردازی «گفتمان» مایه می‌گیرد.

سو سور گفتمان را کارکرد بیانی زبان می‌داند پس از او زبان‌شناسان به صراحت گفتمان را «جمله» می‌دانستند. اما در نشانه‌شناسی مدرن گفتمان تبدیل جمله‌ها به یکدیگری یا به عبارت دیگر روح زبان که به بیان می‌آید، است. نسبت میان محتوای معنایی در کل و گفتار و نوشتار است، به این اعتبار از گفتمان سیاسی یا گفتمان روانی یاد می‌کنند الاحمدی ۱۹۳۰-۱۹۳۱. واژه‌ای گفتمان discourse که سابقه‌ی تاریخی آن در برخی منابع به قرن ۱۴ میلادی می‌رسد از واژه‌ی فرانسوی discourse و لاتین discurs-us به معنی گفتگو، محاوره، گفتار و از واژه‌ای لاتین discurre/discursum به معنی طفره رفتن، از سر باز کردن، تعلل ورزیدن و... گرفته شده است. دال گفتمان، کاربردها و مدلول‌های مختلفی در طول زمان پذیرفته که آنها را می‌توان در فرهنگ آکسفورد و مانند آن یافت. بیشتر این موارد گفتمان را واحدی بیانی بزرگتر از جمله می‌دانند که ابعاد ارتباطی و زمینه‌مندی آن بارز است.

مایکل مان با نگاه جامعه‌شناختی به گفتمان،

زیربنایی سامان می‌یابند، بلکه چون چیزی از یک کل می‌باشند که در رابطه‌ای دوطرفه با اجزایش قرار دارد. با این حال نوع ضرورتی که از شرط‌مندی دوطرفه‌ی کل و جز بر می‌خیزد، ماهیتی محلی، ناکامل و محاط‌طانه دارد.

۴. «گفتنمان چیزی جز جریانی هرج و مرج زده را در بر ندارد». این مطلب احتمالاً از نظر دریدا مبنی بر این که «در غیاب یک دال استعلایی، بازی معنا تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد»، برداشت شده است. دریدا اما بیان می‌کند جایی که بازی بی‌پایان برقرار باشد، کمالی در کار نخواهد بود. بازی بی‌پایان را می‌توان عنوان دیگری برای استعاره‌ی بی‌تصمیمی دانست، و همان‌طور که گفته شد دریدا آن را شامل نوسانی معین بین امکان‌های به‌طور پراگماتیکی معین شده، می‌داند. بازی بی‌پایان متافیزیکی را از ریز ساختارهای یک گفتنمان منسجم ممکن می‌کند.

[Torring 1999-94] [Derrida, 1978, 155]

تئوری گفتنمان می‌تواند به عنوان گسترشی از رویکرد تفسیری تلقی شود و بنابراین کاربردش در تحلیل سیاسی، تفسیر معنا را مورد تأکید قرار می‌دهد. اما رویکرد گفتنمانی از دیگر رویکردهای تفسیری مانند هرمنوتیک متمایز می‌باشد؛ چرا که چارچوب مرجعس سیستم‌های نسبتاً بسته‌ی اندیشه یا فرهنگ نیست؛ بلکه زمینه‌ی اجتماعی و سیاسی پویایی است که در آن معنا هم مورد مخالفت قرار می‌گیرد و هم به‌ساده‌ی سطح می‌رسد. [Martin, 1997, 2]. می‌توان به سه زمینه‌ی فکری نظریه‌ی گفتنمان که

یک گفتنمان، دعوی واقع‌گرانه مبنی بر وجود یک جهان خارج از اندیشه را باطل می‌نماید. اما می‌شود گفت که طبیعت گفتنمانی یک شی به هیچ وجه، وجودش را زیر سؤال نمی‌برد. برای مثال یک آجر از ورای بر ساختن گفتنمانی اش، هم می‌تواند یک پرتابه باشد و هم یک عنصر زیبایی‌شناختی.

۴. «حوزه‌ی گفتنمانی‌ای درون حوزه‌ی وسیع‌تر اجتماعی وجود دارد». این ماجرا احتمالاً از تقسیم‌بندی اولیه‌ی فوکو درباره‌ی امر گفتنمانی / غیرگفتنمانی برخاسته است. لکلاو و موفه (متاثر از روایت دربنایی گفتنمان پس‌ساختارگرایی) همواره جدایی حوزه‌های گفتنمانی و غیرگفتنمانی را رد کرده‌اند. حوزه‌ی گفتنمانی همواره هم‌زیست حوزه‌ی اجتماعی است و حوزه‌ی اجتماعی بدون حوزه‌ی گفتنمانی قابل دست‌رسی و معنایی نیست.

۳. «روابط هویت‌های داخل گفتنمان‌های

منسجم، کاملاً قراردادی هستند». این برداشت احتمالاً از عقیده‌ی فردینان دو سوسور مبنی بر ماهیت قراردادی نشانه گرفته شده است. سوسور در دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی به این مطلب پرداخته که یک دال مشخص ممکن است با مدلول‌های مختلف در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت همراه شود. وی علی‌رغم تأکیدش بر مفهومی بودن مدلول، عملاً همیشه به بازنمایش اشیای واقعی نظر داشت. در حالی که روابط و هویت‌های گفتنمانی دقیقاً ضروری هستند، نه به خاطر این که آنها به وسیله‌ی یک عقلا نیت

Torring, [تئوری گفتمان، حدودی بودن نیروهای اجتماعی را در یک اتصال ویژه نشان می‌دهد که همانا شکل‌گیری تصادفی آنها از ورای از جا در رفتگی (dislocation) ساختاری است [Martin, 1997, 4] یک گفتمان برآیندی نایکسان از رشته‌ای از دال‌هاست که در آن معنا به طور مداوم بازتعریف می‌گردد. [85, 1999 Torring,

میشل فوکو در مطالعات دیرینه شناختی خود دو نگرش را نسبت به گفتمان بسط می‌دهد؛ نگرش تاسیسی و constitutive و نگرش ناظر بر

بهره‌ای از پروژه‌ی فکری پسامدرنیسم برده است، اشاره کرد؛ تردید ژان فرانسوا لیوتار نسبت به فراوانیتهای رهایی؛ شالوده ستیزی ریچارد رورتی، تقویراگماتیست آمریکایی، و جوهر ستیزی ژاک دریدا [هوارث، ۱۳۷۸، ۱۳۶-۱۳۹]. لکلاو تاکید می‌کند که کارش به هیچ وجه، ترکیب این مکاتب نبوده و اشاره می‌کند به جوهر ستیزی‌ای که به گونه‌ای موازی در این اندیشه‌ها جریان دارد. [نگ. Laclau, Q. باز هم در دوسوی اقیانوس اطلس حرکت‌های اندیشه‌گی موازی‌ای در جریان است.

وابستگی متقابل کنش‌های گفتمانی یک جامعه، در حالی که نگرش نخست مسئله‌مفهم و درک گفتمان در یک فرایند فعال و پویا است که جامعه را در ابعاد متنوع آن (ابژه‌های معرفتی، سبزه‌های اجتماعی، صورخود، روابط اجتماعی و چارچوب‌های مفهومی) تاسیس می‌کند، نگرش دوم، متن را در یک رابطه‌ی بینامتنی [تعریف یک متن در رابطه با سایر متن‌ها] مورد بحث قرار می‌دهد. فوکوی تبارشناس اما گفتمان را در ارتباطی دو سویه با قدرت تصویر می‌کند که با تعریف و تحمیل «انتظامی در پراکندگی» شرایط امکان انسجام یک صورتبندی را فراهم می‌آورد که دانستن‌هایی خاص را ممکن می‌سازد [تاجیک، ۱۳۷۸، ۱۲-۱۷] از سنتو لکلاو در مقاله‌ی «گفتمان» به واکاوی «چرخش استعلایی در فلسفه مدرن» پرداخته، مفهوم گفتمان را تباریابی می‌کند. وی می‌گوید که فرض اصلی هر رویکرد گفتمانی

در نظریه‌ی فرهنگی مدرن، به ویژه در پسااختارگرایی، گفتمان، دال بر وجود پیکره‌ها یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها و قضایای منسجم و به هم پیوسته‌ای است که با تعریف و مشخص ساختن یک موضوع، شی‌و یا محمول و با ایجاد مفاهیمی برای تحلیل آن موضوع یا محمول، ارزیابی دقیقی از واقعیت ارائه می‌دهد؛ برای مثال گفتمان پزشکی، گفتمان حقوقی، گفتمان زیبایی‌شناسی و مانند آن [نوذری، ۱۳۷۸، ۲۲-۲۱].

گفتمان تمامیتی رابطه‌ای (relational) از دنباله‌های دلالت‌گر است که با هم یک یا چند چارچوب منسجم را برای آنچه که می‌تواند گفته یا عمل شود، شکل می‌دهند. مفهوم گفتمان از شکاف بین اندیشه و واقعیت عبور می‌کند، و هر دو جنبه‌ی معنایی و عملی را شامل می‌گردد. کارکرد گفتمان صرفاً معین نمودن یک منطقی‌ی زبانی در جامعه نیست، بلکه فراتر از آن، گفتمان، هم‌زیست امر اجتماعی می‌باشد. [300, 1999.

رساله‌ی «ریشه‌های فلسفی تئوری گفتمان» [Lacian, R] می‌گوید که تئوری گفتمان ریشه‌هایش را در سه توسعه‌ی اصلی فلسفی در قرن بیستم می‌یابد. این سه توسعه در سه جبهه‌ای که در آنها توهمی اولیه از بی واسطه‌گی و دست‌رسی مستقیم به اشیاء فی نفسه، وجود دارد رخ داده است. این سه توهم، مرجع (referent) پدیدار phenomenon و نشانه sign بودند که سرچشمه‌ی تاسیس سه جریان اندیشه‌گی فلسفه‌ی تحلیلی، پدیدارشناسی و ساختارگرایی گذشته‌اند.

دگرگونی‌هایی در این سه جریان اصلی رخ می‌دهد که مسیری به سوی اندیشه‌هایی مانند تئوری گفتمان گشوده می‌گردد. این دگرگونی‌ها در فلسفه‌ی تحلیلی در کار ویگگشتاین متأخر، در پدیدارشناسی در تحلیل اگزیستانسیالیستی مارتین هیدگر و در ساختارگرایی در نقد پساساختارگرایی از نشانه در کارهای رولان بارت، ژاک دریدا و ژاک لاکان رخ دادند. دگرگونی آخر مهم‌ترین نقش را در شکل‌گیری تئوری هژمونی و رویکرد پساساختارگرایی‌ای آن داشته است.

سه دقیقه‌ی عمده در سنت ساختارگرا در قرن بیست قابل تعیین است:
 * دقیقه‌ی نخست را می‌توان به سه گسست اصلی و دو اصل بنیادین ایجاد شده توسط فریدمان دو سوسور مرتبط نمود. آن سه گسست از این‌ها فرزندند:

۱- سوسور بین لانگ (خوانه‌ی زبان، ذخیره

این عقیده است که صرف امکان تصور، دریافت حسی، اندیشه و عمل، به ساختمان شدن حوزه‌ی معنادر معنایی بستگی دارد که قبل از هر بی‌واسطگی معنی حضور دارد. لکلاو ضمن ارجاع چنین چشم‌اندازه‌هایی به رویکردهای استعلایی کلاسیک زمان کانت، از دو جهت بین آنها تفاوت قابل می‌گردد: نخست اینکه فلسفه‌های کلاسیک، وجه «ما تقدم» و پیشینی تشکیل دهنده‌ی ساختار اصلی ذهن را موجب استعلایی هرگونه تغییرات تاریخی می‌دانند، و تئوری‌های گفتمان نظریه‌هایی تاریخی هستند که حوزه‌های گفتمانی دارای نقش استعلایی را در معرض دگرگونی‌های گذرا و موقتی می‌دانند؛ و دیگر اینکه مفهوم حوزه‌های گفتمانی در رویکردهای گفتمانی بر برداشتی از ساختارمناثر از زبان‌شناسی سوسوری و زبان‌شناسی پساساختارگرایی مابعد سوسوری قرار دارند.

لکلاو دو راه متفاوت را در این نگرش‌های جدید به گفتمان از هم جدا می‌کند که یکی در ادامه‌ی حوزه‌ی زبان‌شناسی ساختاری و در قالب آثار دریدا بروز می‌یابد و دیگری اشارت‌گر به پدیدارشناسی سطح دو می‌فوکو است. بر همین اساس، وی دو گرایش به نقش گفتمان در سیاست را نسبت به هم شناسایی می‌کند که یکی ریشه‌درنظر به پساساختارگرایی نشانه دارد که رویکرد خود را نیز از همین گروه می‌داند و دیگری رویکرد به پروژه‌ی فوکو بر می‌گردد آنوردی، ۱۳۸۰، ۲۸-۳۴. وی در

شده (علم نشانه‌ها در جامعه) که بخشی از پروژه‌ی سوسوری بود، شدیداً محدود شده است.

۲- این مورد که جدی‌ترین چالش دیدگاه سوسور است به دو گزاره‌ی وی باز می‌گردد: الف: یک هم‌ریختی اکید بین دال و مدلول وجود دارد؛ به این معنا که یک و تنها یک مفهوم با یک صورت جاری شده مطابقت می‌کند. ب: اصلی موکود وجود دارد مبنی بر این که زبان فرم است و نه جوهر، به این معنا که تفاوت‌های جوهری خالص بین صدا و مفهوم باید نادیده گرفته شود، در نتیجه از نظرگاه فرم، فقط هم‌ریختی وجود دارد، بنابراین دال و مدلول غیرقابل تشخیص و شناسایی می‌گردند و مفهوم نشانه‌ی بنیاد ساختارگرایی متلاشی می‌شود. * دقیقه‌ی دوم را می‌توان به رادیکالیزه نمودن ساخت‌گرایی formalism ساختارگرا structural توسط مکتب‌های پراگ و کینهاگ ارتباط داد: تلاش‌هایی برای حل بحران.

برای نمونه پل‌زلف بیان می‌دارد که راه حل مشتمل است بر جدا کردن واحدهایی کوچکتر از کلمه. صداهایی که کلمه را می‌سازند می‌توانند به صداهایی منفرد (واج = phonems) تقسیم‌گردند. حالتی مشابه نیز در نظم مدلول رخ می‌دهد glossems و روشن است که هیچ هم‌ریختی‌ای بین این واحدهای کوچک‌تر وجود ندارد.

این ساخت‌گرایی زبانی، با شکستن پیوند

شده در ذهن گوینده و پارول (نمونه‌های مشخصی از استفاده‌ی زبان) تفاوت قابل گشت.

۲- سوسور دال را جاری شدن صداها و مدلول را مفهوم مورد نظر، تعریف نمود که با هم نشانه را تأسیس می‌کنند. وی نشانه را واحد بنیادین تحلیل زبانی می‌دانسته است. ۳- وی دو گونه‌ی رابطه‌ی معنایی به صورت سینتاگما (روابط ترکیب بین نشانه‌ها) و پارادایم (روابط جانشینی نشانه‌ها) در نظر گرفت.

آن دو اصل نیز از این قرارند:

۱- در زبان هیچ واژه‌ای اثباتی (ایجابی) وجود ندارد و تنها تفاوت‌ها هستند؛ و این یعنی که هر واژه تنها از ورای تفاوتش با دیگر واژه‌ها کنش دلالت را انجام می‌دهد.

۲- زبان صرفاً فرم است، نه جوهر؛ به این معنا که هر واژه با دیگر واژه‌ها تنها از طریق قواعد ترکیب و جانشینی ارتباط دارد، مستقل از محتوای وجودی آنها. لکلاو ادامه می‌دهد که دست کم دو نقد به دقیقه‌ی نخست می‌توان وارد نمود:

۱- نزد سوسور، بعد زبان شناختی گفتمان گفتمان به عنوان هر واحد زبانی بزرگ‌تر از جمله ناممکن می‌باشد؛ زیرا الحاق جمله‌ها وابسته به مزاج گوینده است و نمی‌تواند مطیع قاعده‌گی ساختاری باشد. بدین ترتیب امکان حرکت از سطح زبانی senso stricto به یک نشانه‌شناسی بیشتر عمومی

عدم قطعیت رادیکال را می توان در هر نوع ترتیب ساختاری پیدا کرد.

۳- مفهوم پردازی ژاک لاکان درباره‌ی دال؛ وی به گونه‌ای رادیکال رابطه‌ی بین دال و مملول را به پرسش می گیرد و حایل جدا کننده‌ی آن‌ها را نه فقط به عنوان پیوندی که دلالت را ممکن می کند، بلکه هم چنین به مثابه‌ی مانعی برای جاری گشتن دلالت، تفسیر می نماید.

در این هر سه جریان، سرگشتگی درونی‌ای که سازمان‌های ساختاری دچار آن هستند و همچنین ناممکن بودن چیره‌گی بر این چالش‌ها در چارچوب سیستم قواعدی که بر تاسیس ساختارها ریاست می کنند، به تصویر کشیده می شود.

تئوری هژمونی قسمت مرکزی رویکرد تحلیل گفتمان به سیاست است گام‌های اصلی تئوریک آن بدین قرارند.

الف- اگر هویت‌ها در هر فضای دلالت کننده‌ای صرفاً متفاوت شونده هستند، تمامیت سیستم تفاوت‌ها با هر کنش دلالت مرتبط خواهد بود. این نیازمند آن است که سیستم تمامیتی که تفاوت‌ها را زمینه‌گی می کند یک سیستم بسته باشد و گونه‌یک پراکنده‌گی بی نهایت خواهیم داشت که در آن هیچ دلالتی ممکن نخواهد بود.

ب- تمامیت به حد‌ها نیاز دارد، و حد‌ها فقط هنگامی وجود دارند و معنا می یابند که ما بتوانیم بینیم چه چیز فراسوی آنهاست. آن

بین طبقه بندی‌های زبانی و جوهری که ما آن را گفتار می گیریم، گسترش تحلیل ساختاری را به تمام زندگی اجتماعی ممکن کرد و راه را برای عمومیت یافتن نشانه شناسی گشود، مانند کارهایی که توسط بارت و دیگران در دهه‌ی ۱۹۶۰ انجام گرفت.

* دقیقه‌ی سوم اما پس‌ساختارگرایی است، که گرایش عمومی آن به پرسش گرفتن مفهوم تمامیت بسته است که مفهوم زیربنایی رویکردهای مرتبط به ساختارگرایی کلاسیک می باشد.

تناقضات ساختارگرایی سوسوری، حرکت‌های زیادی را برانگیخت که در مجموع گرایش به سمت نوع فرمالیسم را رقم زدند. این روند به بازاندیشی‌هایی اساسی در ساختارگرایی انجامید و جنبش پس‌ساختارگرایی را به ظهور رساند.

لاکلاو سه جریان اصلی پس‌ساختارگرایی را این گونه معین می کند:

۱- نقد رولان بارت از تفکیک اکید بین دلالت ضمنی و دلالت صریح آن طور که در کارهای اخیرترش به ویژه در size اتفاق می افتد، وی به باز تدوین منطق معنا و خلق مفهوم متن متکثر یا چندگانه که دال‌های آن لزوماً به مملول‌های خاصی وابسته نیستند. پرداخت.

۲- مفهوم نوشتار ثقیف‌مقت ژاک دریدا و نقد وی از منطق مکملیت؛ ظهور جنبش بنیان فکنی و نشان دادن این نکته که عناصر

چند خود چیزی ناممکن است. هر هویت حول تنش غیرقابل حلی بین تفاوت و هم ارزی تاسیس می‌گردد.

ج- چون این شرط (نا) امکان، ضروری است، پس آن تمامیت باید وجود داشته باشد، حتماً اگر، به طریقی در سطح باز نمود حاضر شود. این تمامیت ضرورتاً وجود خواهد داشت، حتماً اگر باز نمودی تحریف شده باشد؛ و از آن روست که با هیچ چیز ممکنى مطابقت نمی‌کند.

ابزار باز نمود در دسترس نیز اما خود تفاوت‌های دیگری هستند؛ و فرایند باز نمود صرفاً می‌تواند بر یکی از این تفاوت‌ها مشتمل باشد؛ تفاوتی که بین چهره‌ی متفاوت شونده‌اش و نقش جدیدی که بدان وسیله، باز نمود آن تمامیت ناممکن را بر عهده می‌گیرد، منسعب می‌گردد. چنین رابطه‌ای که به وسیله‌ی آن یک جزئیت و خصوصیت مشخص، باز نمود یک تمامیت کاملاً متناقض و گنگ را بر عهده می‌گیرد همان چیزی است که در تئوری گفت‌مان رابطه‌ی هژمونیک نامیده می‌گردد.

مرکزیت روابط هژمونیک در تئوری گفت‌مان از این ماجرا بر می‌خیزد که میل برای تمامیت همیشه حاضر است اما تمامیت fullness دست نیافتنی است و صرفاً می‌تواند به واسطه‌ی جزئیت‌هایی که موقتاً نقش آشکارگی آن را بر عهده می‌گیرند. وجود داشته باشد. این روایت بیان می‌دارد که چرا هم ارزی و تفاوت - که آشکارا با آن چه در تحلیل زبانی ترکیب و

فراسو، اما فقط می‌تواند تفاوتی دیگر باشد و از آن جایی که سیستم، سیستم تمام تفاوت‌هاست، آن فراسو نمی‌تواند یک فراسوی راستین باشد، آن فراسو یک بی‌تصمیمی بین درون بودگی و برون بودگی خواهد بود.

پ- تنها راه خروج از این معنا این است که فراسو، ویژگی یک عنصر مطرود را داشته باشد و نه یک عنصر از سیستم، عنصری برونی در یک رابطه‌ی جدالی با یک عنصر درونی، عنصری درونی که صرفاً به واسطه‌ی آن فراسو شکل می‌گیرد. طبق واژه‌های سیاسی، آن فراسو دشمنی است که وحدت تمام نیروی مقابله را ممکن می‌سازد.

ت- این اما مسأله‌ای جدید را ایجاد می‌کند: به ازای هر عنصر طرد شده، تمام هویت‌های مورد جدال توسط آن، صرفاً در رابطه‌ای متفاوت شونده با یکدیگر قرار ندارند بلکه ارتباطی هم ارزشونده نیز با هم دارند؛ و هم ارزی دقیقاً همان چیزی است که تفاوت را ویران می‌سازد؛ بنابراین چیزی که تفاوت را ممکن می‌کند، در همان حال، چیزی است که آن را ناممکن می‌گرداند. طبق واژه‌های شالوده فکانه، شرایط امکان، در همان زمان، شرایط نامکان نیز می‌باشند.

ت- ما در این جا با محدودیت‌های تمام مباحث ساختارگرایانه مواجهیم؛ که آن چه وحدت ساختاری را ممکن می‌سازد، در همان حال یک ضرورت نیز می‌باشد؛ هر

می‌باشند؛ پاسخی که برای شکل‌بندی هویت‌ها در این عدم قطعیت‌های گفتمانی ضروری است.

گفتمان لکلاو در حوزه‌های زبانی و غیرزبانی جریان دارد. لکلاو با یک میراث دریدایی، و با تاثیر از خوانش ردولف گشه از دریدا، شرایط امکان و شرایط نامکان شکل‌بندی هویت‌ها را مورد کککاش قرار می‌دهد. (نگ. 1382. Tajik)

در رساله‌ی «برساختن کلیت» لکلاو از مدل زیر برای روشن ساختن روش عملکرد مفصل‌بندی هژمونیک استفاده می‌کند:

در مدل، D1، D2، D3، D4 و مانند آنها دال‌های (یا تقاضاها) مشخصی را نمایندگی می‌کنند که در زنجیره‌ای از هم ارزی‌ها مفصل‌بندی می‌شوند. یکی از دال‌ها (D1) قادر بوده است خودش را از محتوای ویژه‌اش تهی نماید؛ و بنابراین دال مورد نظر می‌تواند جانشین زنجیره‌ی مربوط‌گشته و آن را به مثابه‌ی یک کل بازنمایی کند. بدین ترتیب هم ارزی را بین دال‌های متفاوت تأسیس می‌نماید.

این ماجرا جبهه‌ای جدالی (F) را در مقابل یک نیروی رقابتی (T) خلق می‌کند، به این ترتیب که دال‌های مشخص از زنجیره‌ی هم ارزی می‌توانند جانشین رابطه‌ای مشابه‌گردند تا حدی که گویی در زنجیره‌ی هم ارزی‌ای که توسط دال تهی بازنمایی گشته شرکت دارند. این روایت، خلق زنجیره‌ی هم ارزی دال تهی و مساله‌ی جدال را به یکدیگر مرتبط می‌کند. [Laclau, 2000, 281-307] Thomassen, 6-8 باید توجه داشت که دال‌ها در زنجیره‌ی هم ارزی هم

جانشینی گفته می‌شود - دو بعد اصلی زندگی سیاسی هستند.

در نظر تئوری گفتمان، زندگی اجتماعی می‌تواند به صورت یک بلاغت عمومیت یافته تشریح گردد. هیچ هویتی در خودش بسته نیست اما در بازی بی‌پایان جا به جا شده‌گی‌های ابدی، در قالب زنجیره‌های ترکیب و جانشینی به سر می‌برد و آن هویت‌ها به واسطه‌ی فرایندهای استعاره پیراذازه‌ای که به هیچ بنیاد استعلایی‌ای رجوع نمی‌دهند برساخته می‌گردند. [Laclau, R]. (نگ، نوذری، ۱۳۸۰، ۳۴-۳۳)

لکلاو در شکل‌بندی خود، میدان گفتمانی field of discursivity را در نظر می‌گیرد که دقیقه‌ها و عنصرهایی دارد. طی فرایند گفتمانی مفصل‌بندی articulation هویت اجزای گفتمان دیگرگون می‌گردد آنهایی که در این چرخه‌ی مفصل‌بندی جای گیرند، دقیقه‌ها هستند و بقیه عنصرها. یعنی دیگر هویتی گفتمان در درونش است و یادگفتمان‌ها در درون گفتمان و در کشی دائمی قرار دارند. لحظه‌ی انطباق و انفصال هویت‌ها و انسداد دال بر مدلول لحظه‌ی هژمونی است. هویت‌ها با کنش پادهمزومنی‌ها در چالش همیشگی هستند و انسداد انسدادهایی نسبی و موقتی، همین که مفصل‌بندی دیگری، هویت‌ها و انطباق‌های دیگری در قالب هژمونی شکل می‌بندند. یک گفتمان همواره یک بیناگفتمان است و مابین این عرصه‌های پرتالطم، رابطه‌ی جدال antagonism برقرار است که پاسخی گفتمانی به فقدان هویتی سوبژه

ارز هستند نه این همان به این معنی که برخی از تفاوت‌های متقابل شان را حفظ می‌کنند.

دال تهی بین محتوای هم ارزشونده و محتوای متفاوت شونده خود منسحب شده است. بنابراین به گونه‌ای نصفه نیمه tententially است. بنابراین متفاوت شونده‌ی لکلانو تهی است. (در باره‌ی نام‌های خداوند) پرداخته است.) دال نصفه نیمه تهی یک محیط (رسانه شغاف نیست، بلکه یک ماده بودگی غیر قابل زودن است 2000, 70 Laclau ظهور دال تهی، ویرانی بازی تفاوت‌هاست. تا جایی که دال تهی هیچ محتوای متفاوت شونده‌ی مشخصی نداشته باشد قادر خواهد بود تا تمامیت روابط تفاوت‌ها را بازنمایی نماید. دال‌های یک زنجیره‌ی هم‌ارزی به طور جزئی دال‌هایی شناور هستند. زنجیره‌ی هم‌ارزی، خصالت هم‌ارزی را به طور نصفه نیمه دارا است. و این امکان بازی تفاوت‌ها را فراهم می‌آورد؛ امکان هم‌رونی و همچنین امکان‌نا (باز) مفصل‌بندی را.

عمل هم‌رونی یک دال مشخص که دلالت زنجیره‌ی هم‌ارزی را بر عهده می‌گیرد اساساً یک رابطه‌ی باز نمود است و این باز نمود که چیز قبلاً حاضر نیست وجود پیشین ندارد آن چه مفقود است دقیقاً خود هم‌ارزی است هم‌ارزی‌ای که رابطه‌ی باز نمود به وجود آورده است. آن چه باز نمود می‌گردد، اگر چه فرایند تهی شدن هرگز کامل نمی‌شود. در نهایت باز‌نمایی کلیت توسط یک دال مشخص، امکانی contingent بوده و در همان حال قراردادی نیز

نمی‌باشد. دال‌های مشخص به گونه‌ای برابر قادر به بر عهده‌گیری عمل باز نمود نیستند؛ زیرا این عمل در یک ساحت «از قبل جزئاً رسوب کرده» و به وسیله‌ی روابط قدرت «سرایت کرده» قرار دارند. ساختی که خود نتیجه‌ی مفصل‌بندی هم‌رونی یک پیشین است [10-11] Thomassen] برخی نکات در کار لکلانو جریان داشته که تقدیهایی را از سوی سایر اصحاب مکتب اسکس، به همراه داشته است. نخستین آنها به مساله‌ی تصمیم‌باز می‌گردد. لکلانو در جاهای مختلف تصمیم‌باز می‌گردد. لکلانو در جاهای مختلف (Mouffe, 2002 Foreword to the Second Edition] بیان داشته که بیان فکنی دریدا، بی‌تصمیمی ساختارها و هویت‌ها را نشان می‌دهد و تئوری هم‌رونی نظریه‌ای را برای تصمیم‌در ساحتی نامتعین فراهم می‌آورد. النانو تصمیم‌در ساحتی نامتعین فراهم می‌آورد. النانو (School) از اصحاب مکتب اسکس (ESSEX) در نقدی بر چنین‌نگاهی با بر شمردن آن به عنوان گونه‌ای خویش‌نا درست، می‌گوید که لکلانو بر خلاف دریدا، بی‌تصمیمی را هم زمان با کردار بیان‌فکنی به عنوان گونه‌ای منطقی عمومی مورد توجه قرار داده به جای این که آن را به مثابه‌ی یک زیربنا دریا بند. 11 Norval, H, دومین نکته‌ای که به آن پرداخته می‌شود به ماجرای جدال در گفتمان باز می‌گردد. لکلانو و موفه بیان داشته‌اند که برای آنها ستیز antagonism به عنوان حدی بر ابژه‌گی objectivity مطرح می‌باشد، به مثابه‌ی تهدیدی برای هویت خودی حضور «دیگری»، «خود» را از تمام بودن باز می‌دارد رابطه‌ی ستیزش نه میان تمامیت‌های

است، اما هر دو بخش رابطه‌ای جدالی برای خلق فضای یگانه‌ای باز نمود ضروری می‌باشند. Laclau, 2004 اسلاوی ژیریک نیز در نگاهی به مسأله‌ی جداله، بحث می‌کند که جدال راهی است برای بیرون‌افکنی externalize فقدان (شکاف = lack or split) بی‌ناشدنی در سوپروه و به این ترتیب، طریقی است برای پوشاندن گفتمانی کالبد پیشاپیش از جا در رفته‌ی هر هویتی وی بیان می‌دارد که باید بین از جا در رفته‌گی و هرگونه پاسخ‌گفتمانی به آن از جمله جدال تمایز قابل‌شوم Zizek, 1990, 251-254.

به طور نسبی سه فاز متمایز در کارهای لاکلاو قابل تشخیص است. فاز نخست شامل نوشته‌های مارکسیستی اولیه تا کتاب سیاست و

ایدئولوژی در تئوری مارکسیستی می‌گردد. 1978 Laclau فاز میانی که در آن مباحث پست مارکسیسم مطرح گردید و شامل هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به همراهی چانتال موفه 1985 Laclau & Mouffe می‌شود؛ و فاز آخر که در آن بیان فکری دریدا و روان تحلیل لاکان نقشی آشکار یافتند. در این فاز مشغولیت بیشتری نسبت به مسائل عمومی فلسفه و اخلاق وجود دارد NORVAL, h, 28 «ان لچت» چه نیکو از طرح لاکلاو یاد کرده و آن را تلاشی برای احیای کش سیاسی دانسته است (لچت، ۱۳۷۷، ۷۸۲) من فکر می‌کنم چنین تلاشی را در دوره‌های مختلف کار لاکلاو می‌توان ردیابی نمود. ضرورت کش گونه‌ای ضرورت را برای خود حضوری سوپروه به همراه آورده و آن را به

کامل بلکه از ناممکنی شکل‌گیری چنین تمامیت‌هایی بر می‌خیزد؛ به دلیل این که ستیزش در جریان است، «خود» نمی‌تواند حضوری کامل نزد خویشنداشته باشد [125, 1985, Laclau & Mouffe آنها اما همچنین گفته‌اند که تجربه‌ی حدیت برای تمام ایزه‌ها شکلی از حضور گفتمانی دقیقی را دارد [122, Ibid] و بنابراین چنین «حضور گفتمانی دقیقی» باید باز نمود یا ایزه‌ای گفتمانی باشد و نمی‌تواند حدی برای ایزه‌گی و دلالت قرار گیرد. انگ. 13-15, F, Thomassen, لاکلاو و موفه با این شیوه در بر شمردن وضعیت یویزه پیش از سوپروه‌گی اش دچار مشکل می‌شوند [انگ. Zizek, 1990] [35-53, Tofigh, 1999,

لاکلاو خود در «نیم‌نگاهی به آینده می‌گوید: (اد) هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» مفهوم حد limit کم و بیش هم معنای جبهه‌ی جدالی antagonistic formier می‌باشد و ایزه‌گی صرفاً از ورای یک طرد رادیکال سازمان می‌یابد. بعدها من تلاش کردم نشان دهم که این مفهوم‌پردازی‌ها دو ایراد را به همراه می‌آورند نخست این که جدال antagonism خود قبلاً گونه‌ای موجودیت گفتمانی است چیزی که از (تاملاتی نو در باب انقلاب زمانه‌ی ما» به بعد، از جا در رفته‌گی «distlocation نامیدمش؛ تمام از جا در رفته‌گی‌ها لزوماً نیاز ندارند تا از طریقی جدالی برساخته شوند. نکته‌ی دوم این است که جدال هم ارز طرد رادیکال نیست، و آنچه که انجام می‌دهد دو پاره کردن فضای اجتماعی

تهران: انتشارات خرسنه.

۴. نوذری ۱۳۸۰.

انگلیسی

1. Jacques Derrida, (1978); **"Writing and Difference"**; Bass, Chicago: University of Chicago Press.
2. Ernesto Laclau, (Q); **An interview with Ernesto Laclau**; @ <http://freespace.virgin.net/jp.bowen/Laclauninterview/page.13.htm>
3. Ernesto Laclau, (R); "Philosophical roots of discourse theory" @ [essex.com](http://www.essex.com).
4. Ernesto Laclau, (1978); "Politics and Ideology in Marxist Theory"; London, Verso.
5. Laclau & Mouffe (1985); **"Hegemony and Socialist strategy"**; London, Verso.
6. Ernesto Laclau, (2000); "Constructing Universality"; in Butler, Laclau and Zizek (2000); **"Contingency Hegemony Universality Contemporary Dialoguss on the Left"**; London, Verso.
7. Laclau & Mouffe (2002); **"Hegemony and Socialist Strategy"**; London, Verso, 2nded.
8. Ernesto Laclau, (2004); **"Glimpsing the Future"**; in **Criticality and Marchant** (2004) (eds); "Laclau: A Critical Reader"; London Routledge
9. James Martin, (1997); **"Post-Structuralism and Political analysis"**; @ [Psa.ac.uk](http://www.Psa.ac.uk).
10. Aletta Norval, (H); **"Hegemony after deconstruction"**; @ [essex.com](http://www.essex.com).
11. Tajik, M (1382); **"Antagonism, hegemony and discourse analysis"**; in Goffman, No. 9.
12. Lasse Thomassen, (F); **"From antagonism to heterogeneity: discourse analytical strategies"**; @ [essex.com](http://www.essex.com).
13. Jacob Torring, (1999); **"New theories of discourse: Laclau, mouffe, Zizek"**; Oxfors Blackwell.
14. Slavoj Zizek, (1990); **"Beyond discourse analysis"**; in Laclau, (1990) (ed.); "New reflections on the revolution of our time"; London, Verso.

پایان

ساخت تحلیل‌ها تحمیل می‌کند. به ویژه این که روح هگلی مارکسیستی جدال معطوف به پایان نیز بر آن گذر کرده باشد. لکلاو در چرخشی که خود به آن اشاره کرده است، سهم بیشتری برای مفهوم لاکنی سوپژه‌ی فقدان Subject of lack و بنیان فکنی دریدا قایل گشته و آنها را در مفهوم‌پردازی از جادو رفته‌گی ساختارها، مانند همیشه به شیوه‌ای بسیار هوشمندانه به کار گرفته است. نیروی جدالی، این فرصت را برای فقدان برساننده‌ی سوپژه فراهم می‌آورد تا یک سوپژه‌ی هویت‌مند را ربون افکنی نماید، و در واقع جدال، پاسخی گفتمانی از سوی سوپژه به این فقدان گوهرین خویش می‌باشد. ارنستو لکلاو به راستی امکان تفسیرهای موسع و سیاسی را از مکتب‌های اندیشه‌گی اواخر قرن بیست فراهم آورده و راهی بر امکان را در پیش پای پژوهش‌گران امر سیاسی نهاده است. بنیان فکنی دریدار و تحلیل هژمونی لکلاو دو رویکرد متضاد و حتا مکمل نیز نیستند (نگ یک استراتژی تحلیلی دانست: بررسی شکل‌پایی هویت‌ها، سوپژه‌ها، سوپژه‌ها و دال‌ها در ساختارهای پیشاپیش ناهمگون، دال‌هایی که خود سوپژه‌ی فقدان و یا ساختاری ناهم‌گون‌اند.

منابع

۱. بابک احمدی، ساختار و تار و پودل متن، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰.
۲. محمد رضا تاجیک، متن، وانموده و تحلیل گفتمان (۸)، گفتمان و تحلیل گفتمانی « تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۸.
۳. جان لاجت، «بجه متفکر بزرگ معاصر»، ترجمه محسن حکیمی؛